

برخاست و بیامد. دیگر روز نزد صلاح‌الدین رفت و گفت: این بار از خود سخن می‌گویم نه به رسالت از قلیچ ارسلان. آیا شایسته است که پادشاهی چون تو غزو با کفار را به یکسو نهد و لشکر در حرکت آرد و این همه هزینه‌ی لشکر کند به خاطر زنی. اکنون پندارم که قلیچ ارسلان مرده است و این دختر اوست که مرا نزد تو فرستاده و به تو پناه جسته و خواسته است که داد او از شویش بستانی. آیا نه چنان بود که جانب او را می‌گرفتی؟ صلاح‌الدین تصدیق کرد که در این سخن حق با اوست. پس رسول را فرمان داد که میان ایشان را به نحوی اصلاح کند و در این مهم او را یاری رساند. پس آن رسول به کار پرداخت و چنان مقرر شد که نورالدین محمد صاحب حصن کیفا آن زن را پس از یک سال طلاق گوید و این پیمان منعقد شد و هر یک به دیار خود بازگردید. نورالدین محمد نیز، به عهد خویش وفا کرد. واللہ سبحانہ و تعالی اعلم.

تقسیم کردن قلیچ ارسلان بن مسعود کشور خود را میان پسرانش

قلیچ ارسلان بن مسعود در سال ۵۸۷ کشور خود را میان پسرانش تقسیم نمود: قونیه و اعمال آن را به غیاث‌الدین کیخسرو^۱ داد و آقسرا را به قطب‌الدین ملکشاه داد و توقات را به رکن‌الدین سلیمان داد و انقره (انکوریه) را به محی‌الدین و ملطیه را به معزالدین^۲ قیصرشاه داد و آبلستین را به مغیث‌الدین داد و قیساریه را به نورالدین محمود داد و نکسار^۳ و اماسیارا به دو برادرزاده خود داد.

یکی از پسران او، قطب‌الدین، بر رای پدر غلبه یافت و او را واداشت تا ملطیه را از قیصرشاه بستاند. او نیز بستد. قیصرشاه به صلاح‌الدین بن ایوب پناه برد تا او را شفیع قرار دهد. صلاح‌الدین گرامیش داشت و دختر برادرش الملک‌العادل را به زنی به او داد. سپس نزد پدر و برادرش شفاعت کرد. آنان پذیرفتند و ملطیه را به او بازپس دادند.

قطب‌الدین^۴ به عصیان خویش درافزود و پدر را از کارهای ملک به یکسو کرد و نایب او را در امور مملکت، اختیارالدین حسن، را بکشت. دیگر پسران نیز از طاعت پدر بیرون آمدند. قطب‌الدین پدر را برگرفت و با خود به قیساریه برد تا قیساریه را از برادرش بستاند. به هنگام محاصره، قلیچ ارسلان بگریخت و تنها به قیساریه داخل شد و

۳. متن: تکسار

۲. متن: عزالدین

۱. متن: کسنجر

۴. متن: رکن‌الدین

قطب‌الدین به قونیه و آقسرا بازگردید و آن دو را به تصرف آورد. قلیچ ارسلان همچنان از نزد پسری به نزد پسری دیگر می‌رفت و آنان از او روی می‌گردانیدند تا عاقبت نزد غیاث‌الدین کیخسرو صاحب برغلو رفت. غیاث‌الدین از دیدار پدر خوشحال شد و خدمت کرد. آن‌گاه لشکری گرد آورد و با او به قونیه رفت و قونیه را در تصرف آورد. سپس به آقسرا رفت و شهر را محاصره نمود. آن‌گاه بیمار شد و به قونیه بازگشت. و در آنجا درگذشت.

بعضی گویند سبب مخالفت فرزندان او با او آن بود که از تقسیم کشور میان فرزندان خود پشیمان شده بود و می‌خواست قطب‌الدین را بر دیگران برتری دهد و سراسر ملک بدو سپارد. از این‌رو دیگر پسران بر او بشوریدند و از فرمانش بیرون رفتند و او هر بار به یکی پناه می‌برد. پسرانش از او ملول بودند. تا عاقبت به نزد کیخسرو صاحب قونیه رفت. کیخسرو از پدر اطاعت کرد و لشکری آراست و با او برای محاصره برادرش محمود راهی قیساریه گردید. قلیچ ارسلان در همان هنگام که قیساریه را محاصره کرده بود بمرد و غیاث‌الدین به قونیه بازگردید.

مرگ قلیچ ارسلان و حکومت پسرش غیاث‌الدین کیخسرو

در اواسط سال ۵۸۸ قلیچ ارسلان بن مسعود پس از بیست و هفت سال فرمانروایی به روایتی در محاصره قیساریه و به روایتی در قونیه درگذشت.

او پادشاهی مهیب و عادل و نیک روش بود. بسیار جهاد می‌کرد. چون وفات کرد پسرش غیاث‌الدین کیخسرو در قونیه و اعمال آن به جایش نشست. قطب‌الدین، برادرش، صاحب آقسرا و سیواس بود. قطب‌الدین هرگاه از یکی از آن دو شهر به دیگری می‌رفت راه خود به قیساریه می‌انداخت و از برادر خود نورالدین محمود دیدار می‌کرد و این دیدار در خارج شهر انجام می‌گرفت. تا روزی بناگاه محمود را بکشت. یارانش به قیساریه گریختند و در آنجا به دفاع موضع گرفتند. قطب‌الدین یکی از بزرگان شهر را نیز که حسن نام داشت با برادرش بکشت. سپس یاران محمود به فرمان درآمدند و شهر قیساریه را به قطب‌الدین سپردند ولی قطب‌الدین پس از این واقعه هلاک شد.

استیلای رکن‌الدین سلیمان بن قلیچ ارسلان بر قونیه و بیشتر روم و فرار
غیاث‌الدین

چون قلیچ ارسلان درگذشت پسرش غیاث‌الدین کیخسرو در قونیه به جایش نشست. دیگر پسران به همان وضع هر یک در ولایت خود بودند. یکی از آنان، قطب‌الدین، پس از آن‌که خود محمود را کشت قیساریه را تصرف کرد. چون قطب‌الدین پس از این واقعه بمرد، رکن‌الدین سلیمان، صاحب توقات به قصد تسخیر میراث پدر از بلاد روم، در حرکت آمد، نخست به سیواس و آقسرا و قیساریه، اعمال قطب‌الدین لشکر برد، آن‌گاه به قونیه رفت و غیاث‌الدین کیخسرو را به محاصره انداخت و قونیه را گرفت. غیاث‌الدین - چنان‌که خواهیم گفت - به شام رفت. آن‌گاه رکن‌الدین سلیمان به نکسار و اماسیا لشکر برد و آن دو شهر را نیز بگرفت و در سال ۵۹۷ لشکر به ملطیه برد و ملطیه را از معزالدین قیصرشاه - برادر دیگر خود - بستند. معزالدین به الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب پیوست. سپس لشکر به ارزن‌الروم کشید. و آن بلاد از آن پسر ملک محمد بن صلتق بود، از خاندان‌های کهن. چون رکن‌الدین سلیمان به شهر نزدیک شد فرمانروای آن بیرون آمد تا با او عقد صلح بندد. رکن‌الدین او را بگرفت و در بند کرد و شهر را بستند پس متصرفات دیگر برادران همه را در تصرف آورد، جز انقره که شهری استوار بود. رکن‌الدین سه روز شهر را محاصره نمود. سپس توطئه‌ای انگیخت تا برادرش را کشتند او شهر را در تصرف گرفت این واقعه در سال ۶۰۱ اتفاق افتاد. سلیمان خود نیز پس از این حوادث بمرد. واللہ تعالی اعلم.

وفات رکن‌الدین سلیمان و حکومت پسرش قلیچ ارسلان بن سلیمان

چون رکن‌الدین سلیمان بن قلیچ ارسلان در اوایل ذوالقعدة سال ۶۰۱ بمرد و پسرش قلیچ ارسلان بن سلیمان به جایش نشست ولی پادشاهیش دیر نپایید. رکن‌الدین پادشاهی دورانیش و نسبت به دشمنان سختگیر بود ولی می‌گفتند که به مذهب فلاسفه گرایش دارد.

استیلای غیاث‌الدین کیخسرو بر بلاد روم

غیاث‌الدین کیخسرو بن قلیچ ارسلان، چون برادرش رکن‌الدین سلیمان قونیه را از او بستند به حلب گریخت. الملک‌الظاهر غازی بن صلاح‌الدین فرمانروای حلب بود. غیاث‌الدین

در نزد او سمت قبول نیافت و بناچار به قسطنطنیه رفت. پادشاه او را گرامی داشت و یکی از سرداران روم دختر خود بدو داد. این سردار را در حوالی قسطنطنیه قلعه‌ای استوار بود. چون در سال ۶۰۰ فرنگان قسطنطنیه را گرفتند. غیاث‌الدین به این قلعه رفت. در آنجا خبر یافت که برادرش در گذشته است. بعضی از امرای قونیه او را فراخواندند که برود و زمام ملک بر دست گیرد. غیاث‌الدین با لشکری راهی قونیه شد و شهر را محاصره نمود. سپاهیان قونیه به دفاع بیرون آمدند و او را منهزم نمودند. غیاث‌الدین به یکی از شهرهای کوچک نزدیک قونیه پناه برد. آن‌گاه مردم آقسرا او را به شهر خود دعوت کردند و والی خویش را راندند. این خبر به قونیه رسید. بر قلیچ ارسلان‌بن رکن‌الدین بشوریدند و او را در بند کردند و غیاث‌الدین را فراخواندند و فرمانروایی دادند و او نیز پسر برادر و یارانش را در بند نمود.

برادر دیگر غیاث‌الدین، قیصرشاه صاحب ملطیه بود. در سال ۵۹۷، آن‌گاه که رکن‌الدین ملطیه را گرفت، نزد الملک‌العادل ابوبکرین ایوب رفت و الملک‌العادل دختر خود را به او داده بود. اکنون او در رها می‌زیست. چون غیاث‌الدین را کار بالا گرفت نزد او رفت و چون جایی در نزد او نیافت بار دیگر به رها برگشت.

آن‌گاه علی‌بن یوسف فرمانروای سَمِیْساط و نظام‌الدین صاحب خَرْثِرت، پس از استقرار غیاث‌الدین آهنگ او کردند.

غیاث‌الدین همچنان بر سریر قدرت بود تا آن‌گاه که در سال ۶۰۷ به دست لاسکاری فرمانروای قسطنطنیه کشته شد.

کشته شدن غیاث‌الدین کیخسرو و حکومت پسرش کیکاوس

چون غیاث‌الدین کیخسرو کشته شد پسرش کیکاوس به جای او نشست و او را الغالب‌بالله لقب دادند. عم او طغرل شاه‌بن قلیچ ارسلان صاحب ارزن‌الروم علیه او برخاست و برای گرفتن حکومت به قتال برادرزاده خود کیکاوس لشکر آراست و او را در سیواس محاصره نمود. همچنین برادرش کیقبادبن کیخسرو نیز به انکوره از ولایات قلمرو او رفت و بر آن مستولی شد. کیکاوس نزد الملک‌الاشرف‌بن الملک‌العادل ابوبکرین ایوب صاحب دمشق کس فرستاد و از او یاری خواست. او نیز سپاهی به یاریش فرستاد. طغرل شاه پیش از رسیدن آن لشکر از محاصره سیواس دست کشید. کیکاوس

به انگوریه رفت و آن را از برادرش کیقباد بستند و او را به حبس انداخت و امیران او را به قتل رسانید. آنگاه بر سر عمش به ارزن‌الروم لشکر برد و در سال ۶۱۰ بر او پیروز شد و او را بکشت و بلاد او را تصرف نمود.

حرکت کیکاوس به حلب و استیلایش بر بعضی از اعمال آن سپس عزیمت او و باز پس گرفته شدن آن بلاد از او

الملک‌الظاهرین صلاح‌الدین صاحب حلب وفات یافت و پس از او پسرش که کودک خردسال بود به جایش نشست. برخی از مردم حلب از الظاهر گریخته و به کیکاوس پیوسته بودند و او را به تسخیر حلب ترغیب می‌نمودند و تصرف حلب و حکومت بر آن را در نظرش بس آسان جلوه می‌دادند.

چون الظاهر از دنیا رفت، تصمیم به تصرف حلب در کیکاوس قوت گرفت و افضل بن صلاح‌الدین را به همکاری خویش دعوت کرد. او در سُمیسات بود و قرار بر آن نهادند که خطبه به نام کیکاوس باشد و حکومت بر حلب و همه سرزمین‌هایی که می‌گشاید از آن افضل و چون بلاد جزیره را چون حران و رها که در دست الملک‌الاشرف است تصرف کردند به کیکاوس تعلق گیرد. و بر این پیمان بستند و در سال ۶۱۵ بیامدند و قلعه رعبان^۱ را گرفتند. این قلعه بنا به شرطی که نهاده بودند بر افضل تعلق گرفت. سپس قلعه تل باشر را گرفتند. این قلعه را کیکاوس برای خود برگزید. افضل به شک افتاد که مباد پس از تسخیر حلب نیز کیکاوس پیمان خویش بشکند.

پس الظاهر صاحب حلب نزد الملک‌الاشرف بن العادل فرمانروای جزیره و خلط کس فرستاد. او را به یاری خواند و گفت در حلب خطبه و سکه به نام او خواهد بود. الملک‌الاشرف نیز با جماعتی از اعراب طی به یاریش رفت و در بیرن حلب فرود آمد. کیکاوس و افضل به عزم تصرف منبج می‌رفتند که طلعه‌ی دو سپاه به یکدیگر رسیدند و میانشان نبرد در گرفت. سپاهیان کیکاوس منهزم شدند الملک‌الاشرف به رعبان و تل باشر رفت. هنوز یاران کیکاوس از این قلعه‌ها پاس می‌داشتند. الملک‌الاشرف آنها را تصرف کرد و یاران کیکاوس را از آنجا براند. چون اینان نزد کیکاوس بازگشتند همه را در خانه‌ای کرده به آتش بسوخت.

الملک الاشرف آن دو قلعه را به شهاب‌الدین بن الملک الظاهر فرمانروای حلب تسلیم کرد. در این حال الملک الاشرف خبر یافت که پدرش الملک العادل در مصر مرده است. از این رو از رفتن به بلاد روم متصرف شده به مصر بازگردید.

مرگ کیکاوس و حکومت برادرش کیقباد

کیکاوس بعد از نبردی که میان او و الملک الاشرف در گرفت قصد آن داشت که لشکر به بلاد جزیره برد و آن بلاد از آن الملک الاشرف بود.

در این باب با صاحب آمد و صاحب اربیل هم پیمان گردید و این دو به نام الملک الاشرف خطبه می خواندند. سپس خود لشکر به ملطیه برد تا الملک الاشرف را از رفتن به موصل بازدارد شاید صاحب اربیل بتواند به موصل دست یابد. ولی در راه سخت بیمار شد و بازگردید و در سال ۶۱۶ از جهان رخت بریست و کودکانی همه خردسال بر جای نهاد. برادرش کیقباد از آن وقت که او را از انکوریه دستگیر کرده بود محبوس بود. لشکریان او را از زندان بیرون آوردند و پادشاهی دادند. بعضی گویند که او خود برادر را از زندان بیرون آورد و ولیعهد خود قرار داد. و این به هنگامی بود که عمش صاحب ارزن‌الروم به خلاف او برخاسته بود و با اشرف پیمان صلح بسته بود.

فتنه میان کیقباد و صاحب آمد که از بنی ارتق بود و فتح چند دژ از دژهای او میان الملک الاشرف صاحب بلاد جزیره و الملک المعظم صاحب دمشق خلاف افتاده بود. جلال‌الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۳ از برابر مغولان از هند گریخته و آمده و بلاد آذربایجان را در تصرف آورده بود. الملک المعظم صاحب دمشق به استظهار او قصد گوشمال الملک الاشرف را داشت. ملک مسعود صاحب آمد از بنی ارتق نیز با آنان یار شد. الملک الاشرف نزد کیقباد پادشاه روم کس فرستاد و از او علیه صاحب آمد یاری خواست.

الملک الاشرف در این ایام ماردین را در محاصره داشت. کیقباد لشکر آورد و در ملطیه مقام کرد و از آنجا لشکری به آمد فرستاد و چند دژ را بگشود. صاحب آمد با الملک الاشرف آشتی کرد و به کیقباد نوشت که سپاه خود از آمد ببرد. ولی کیقباد

سربر تافت. الملک‌الاشرف لشکر خویش به یاری صاحب آمد فرستاد. کیقباد قلعه کُختا^۱ را محاصره کرده بود. با آن لشکر روبرو شد و آنها را منهزم نمود و بسیاری را بکشت. سپس بازگشت و قلعه را بگشود. والله اعلم.

استیلای کیقباد بن کیخسرو بر شهر آرزنگان

صاحب آرزنگان بهرام شاه از بنی آخذب یکی از خاندان‌های قدیم در پادشاهی بود. بیش از شصت سال بود که آرزنگان در تصرف بهرام شاه بود و او همچنان فرمانبردار قلیچ ارسلان و فرزندان او بود. چون بهرام شاه بمرد پسرش علاءالدین داود شاه به جایش نشست.

در سال ۶۲۵ کیقباد داود را فراخواندند که با او در محاصره شهر آرزنگان شرکت جوید و او خود با لشکر باشد. چون بیامد او را بگرفت و شهر آرزنگان را در تصرف آورد. یکی از دژهای آرزنگان دژ کماخ بود. نایب او بدان دژ تحصن جست. کیقباد بهرام شاه را تهدید کرد که اگر دژ را تسلیم نکند چنین و چنان خواهد کرد. داود شاه به نایب خود پیام داد و از او خواست که دژ را تسلیم کند. او نیز دژ را تسلیم کرد.

کیقباد سپس آهنگ آرزنگان را فرو برد. پسر عمش طغرلشاه بن قلیچ ارسلان در آنجا بود. چون خبر یافت نزد حسام‌الدین علی، نایب الملک‌الاشرف در خلایط پیام فرستاد. و اظهار طاعت کرد و او را به یاری خویش خواند. حسام‌الدین به یاری او آمد ولی کیقباد از رویارویی با او سرباز زد و از آرزنگان به بلاد خود بازگشت. زیرا شنیده بود که فرنگانی که در مجاورت او بوده‌اند قلعه سنوب را که آن او بوده گرفته‌اند، این قلعه مشرف بر دریای سیاه^۲ بود. کیقباد از راه دریا و خشکی قلعه را محاصره کرد و آن را باز پس گرفت. والله سبحانه و تعالی ولی التوفیق.

نبرد میان کیقباد بن کیخسرو و جلال‌الدین خوارزمشاه

صاحب آرزنگان که پسر عم کیقباد بود سر به فرمان جلال‌الدین خوارزمشاه آورده بود و همراه او به محاصره خلایط رفته بود. خلایط از آن آیبک از موالی الملک‌الاشرف بود. جلال‌الدین آیبک را کشت و خلایط را گرفت. کیقباد فرمانروای روم از آن دو بیمناک شد و

۲. متن: خزر

۱. متن: کحنا

از الملک الکامل یاری طلبید. الملک الکامل در حران بود. او نیز برادر خود اشرف را از دمشق به یاریش فرستاد. اشرف سپاهیان جزیره و شام را گرد آورد و به یاری کیقباد آمد. او را در سیواس بدید و شمار سپاهشان به بیست و پنج هزار تن رسید. پس از سیواس رهسپار خلاط شد. در نواحی ارزنگان با جلال الدین روبرو شدند. جلال الدین از آن منظر بترسید و به خلاط گریخت. سپس از خلاط به آذربایجان رفت. و در حوالی خودی فرود آمد. الملک الاشرف به خلاط رفت. دید که جلال الدین آن را ویران نموده است. پس به دیار خود بازگشت. سپس رسولان به آمدوشد پرداختند و میان دو طرف مصالحه افتاد.

حرکت ابن ایوب به سوی علاء الدین کیقباد و هزیمت او

ملک علاء الدین کیقباد در بلاد روم رونق و شکوه تمام یافته بود. پس دست تصرف به بلاد مجاور گشود و خلاط را پس از آن که به یاری الملک الاشرف در برابر جلال الدین خوارزمشاه از آن دفاع نمود بگرفت. اشرف بر سر خلاط با او به نزاع پرداخت و از برادر خود الملک الکامل یاری طلبید. او در سال ۶۳۱ با لشکر خود از مصر بیامد. ملوک خاندان او نیز با او همراه بودند. بیامد تا به نهر ازرق در مرز روم رسید. و بر مقدمه الملک المظفر صاحب حماة را که یکی از افراد آن خاندان بود بفرستاد. کیقباد با او روبرو شد و منهنزمش نمود و او را در خرتبرت که از بنی ارتق بود به محاصره افگند. الملک الکامل با لشکر خود در سال ۶۳۲ به مصر بازگردید و کیقباد از پی ایشان تاخت. علاء الدین کیقباد سپس لشکر به حران و رها برد و آن دو شهر را از نواب الملک الکامل بستد و از سوی خود برای آنان والی معین کرد. الملک الکامل در سال ۶۳۳ برفت و آن دو شهر را بازپس گرفت.

مرگ کیقباد و حکومت پسرش کیخسرو

علاء الدین کیقباد در سال ۶۳۴ درگذشت و پس از او پسرش غیاث الدین کیخسرو به حکومت نشست. این سال مقارن انقراض دولت سلجوقی در ممالک اسلام و اختلال دولت خوارزمشاهی و خروج تاتار است از صحرای ترک آن سوی رود و استیلای پادشاهان چنگیزخان است بر ممالک و گرفتن آنهاست از دست خاندان خوارزمشاه.

جلال‌الدین خوارزمشاه آخرین پادشاه این خاندان به هند گریخت. سپس بازگردید و بر آذربایجان و عراق عجم غلبه یافت.

ایوبیان در این روزگار در ممالیک شام و ارمنیه بودند و ما در جای خود - انشاءالله - به بیان آن خواهیم پرداخت.

مغولان در سراسر بلاد منتشر شدند و همه جا آشوب برپا کردند و دست به کشتار و غارت زدند و دولتشان نیرومند شد و طوایفی از ایشان در سال ۶۴۱ به بلاد روم رفتند. غیاث‌الدین کیخسروین کیقباد، از ایوبیان و دیگران یعنی ترکانی که مجاور او بودند یاری خواست و از هر سو مدد برسید و او به مقابله با آن قوم در حرکت آمد. چون مقدمه لشکرش در آق شهر ارزنجان^۱ با مغولان روبرو گردید منهزم شد. چون فراریان به او رسیدند، او نیز زن و فرزند و ذخایر برگرفت و روبه‌گریز نهاد و تا شهری که یک ماه راه تا میدان نبرد فاصله داشت واپس نشست. مغولان لشکرگاه و هرچه بر جای نهاده بود تاراج کردند و در نواحی بلاد روم پراکنده شدند و در همه جا دست به غارت و کشتار گشودند. غیاث‌الدین در همان شهر تحصن گزید و مغولان بر خلاط و آمد مستولی شدند. سپس غیاث‌الدین از ایشان امان خواست و به طاعت ایشان گردن نهاد و کارهایش به سامان آمد تا در همان نزدیکی بمرد و مغولان قیساریه را گرفتند. والله اعلم.

وفات غیاث‌الدین و حکومت پسرش کیقباد

غیاث‌الدین کیخسرو در سال ۶۵۴ بمرد و سه پسر بر جای نهاد. بزرگترشان علاء‌الدین کیقباد نام داشت و دیگری عزالدین کیکاوس و سومی رکن‌الدین قلیچ ارسلان. بر حسب ولایت پدر کیقباد به جایش نشست ولی به نام هر سه خطبه می‌خواندند و هر سه را یک فرمان بود.

چنگیزخان پادشاه تاتار در سال ۶۲۴ بمرد. پایتختشان قراقروم بود. پس از او پسرش تولوخان^۲ به جایش نشست او خان‌اعظم بود و حکومتش بر همه ملوک شمال و عراق از اهل بیت و دیگر عشیره‌اش جاری بود. پس تولوخان نیز بمرد و مُنگوقاآن بر سریر خانیست نشست. او برادر خود هلاگو را به فتح عراق و بلاد اسماعیلیه فرستاد. هلاگو در سال ۶۵۰ در حرکت آمد و اجرای این فرمان را عراق عجم و عراق عرب را زیر پی سپرد

۱. متن: قشمیر زنجان ۲. متن: طلوخان

و بغداد را بگرفت.

آن‌گاه خان‌اعظم در سال ۶۵۴ یکی از امرای مغول را به نام بایجو^۱ با سپاهی به تسخیر روم فرستاد. او به ارزن‌الروم آمد. ستان‌الدوله یاقوت از موالی سلطان علاء‌الدین کیقباد بر ارزن‌الروم فرمان می‌راند. مغولان شهر را دو ماه محاصره کردند و منجنیق‌ها نصب کردند و شهر را به قهر گرفتند و یاقوت را اسیر کردند و همه سپاهیان و مردم شهر را جز فروشندگان و صنعتکاران کشتند. سپس به دیگر بلاد روم رانند و بازگشتند. آن‌گاه در سال ۶۵۵ بار دیگر بدان بلاد بازگردیدند و بر بسیاری از بلاد استیلا یافتند. والله اعلم.

وفات کیقباد و پادشاهی کیکاوس

چون کشتار و غارت مغولانی که با بایجو بودند در مملکت علاء‌الدین کیقباد افزون شد وی عازم پایتخت منگوخان شد. در سال ۶۵۵ با سیف‌الدین طرنطای از موالی پدرش با هدایا و تحف بسیار راهی درگاه خان گردید. چون او برفت عزالدین کیکاوس برادر دیگر خود قلیچ ارسلان را بگرفت و در قونیه به بند کشید و بر مملکت مستولی شد. سپس یکی از اکابر اصحاب خود را پی ایشان فرستاد و نامه‌ای به طرنطای نوشت که آن اموال و هدایا را که به نزد خان می‌بردند بستانند و علاء‌الدین را بازگردانند. ولی فرستادگان او، به طرنطای و علاء‌الدین نرسیدند و ایشان به کشور خان‌اعظم داخل شده بودند. پس به نزد یکی از امرای خان فرود آمدند.

این رسول در آنجا علیه علاء‌الدین و طرنطای به سعایت پرداخت که با خود زهر آورده‌اند. آن امیر ایشان را بگرفت و به بازجست از اموالشان پرداخت. چیزی یافت چون معجون. از آنها خواست که از آن بخورند. آنان امتناع کردند. این امر سبب شد که امیر را گمان به حقیقت پیوندد. از او خواستند که پزشکان را حاضر آرد تا آنان رأی دهند. پزشکان بیامدند و رفع گمان کردند. آن‌گاه ایشان را نزد خان فرستاد.

علاء‌الدین در راه بمرد. چون نزد خان حضور یافتند به فرمانروایی عزالدین کیکاوس که پسر بزرگتر بود اتفاق کردند و از جانب او با خان پیمان صلح بستند و خان همگان را خلعت بخشید.

بایجو به خان نوشت که ساکنان بلاد روم به جنگ او برخاسته‌اند و راه عبور او

۱. متن: بیکو

بسته‌اند. خان رسولان را بیاورد و این خبر با ایشان بگفت. گفتند چون فرمان سلطان برسد همه سر بر خط فرمان آرند. پس منشوری نوشت که آن دو امیر عزالدین کیکاوس و رکن‌الدین قلیچ ارسلان در ملک شریک باشند و مملکت میانشان تقسیم گردد. پس از سیواس تا قسطنطنیه به جانب غرب از آن عزالدین باشد و از سیواس تا ارزن‌الروم در جانب شرقی که بلاد تاتار می‌پیوندند از آن رکن‌الدین. و هر ساله باژوساو خویش به قراقرم به نزد منگوخان فرستند. آن‌گاه رسولان به بلاد روم بازگشتند و پیکر کیقباد را نیز آوردند تا به خاک بسپارند.

استیلای تاتار بر قونیه

بایجو با رسوم سپاهیان مغول به بلاد روم روی نهاد. عزالدین کیکاوس لشکری به سرداری ارسلان ایدُغُمُش از امرای خود به مقابله فرستاد. بایجو آن لشکر در هم شکست و از پی آن به قونیه آمد. عزالدین کیکاوس به علایا به ساحل دریا گریخت. بایجو به قونیه آمد و شهر را محاصره کرد تا به وسیله‌ی خطیب خود امان خواستند. چون خطیب آمد اکرامش کرد و زنش بر دست او مسلمان شد و مردم شهر را از هر تعرض ایمن ساخت.

در سال ۶۵۵ هلاکو راهی بغداد شد. بایجو را با لشکرش از روم فراخواند تا در تصرف بغداد او را یاری دهد. او عذر آورد و گفت کردان راه را بر او گرفته‌اند. هلاکو خان لشکری فرستاد تا کردان را از راه دور کردند و آن سپاه به آذربایجان رسید. مردم آذربایجان از برابر کردان گریخته بودند و کردان بر آن بلاد مستولی شده بودند. اینک در صحبت بایجو به نزد هلاکو خان بازگشتند و در فتح بغداد حضور یافتند. به این اخبار در ضمن اخبار خلفا اشارت کرده‌ایم.

و در اخبار هلاکو آمده است که چون هلاکو بایجو را فراخواند که در فتح بغداد حاضر باشد، بایجو همچنان به راه غدر می‌رفت و از حضور سر بر می‌تافت. چون کار بغداد به پایان آمد، هولاکو کسی را فرستاد تا او را زهر داد و بکشت.

هولاکو پس از فتح بغداد به شام رفت و در سال ۶۵۸ حلب را محاصره نمود و عزالدین کیکاوس و رکن‌الدین قلیچ ارسلان را و نیز معین‌الدین سلیمان پروانه^۱ صاحب

دولتشان را فراخواند.

این معین‌الدین، پدرش مهذب‌الدین علی از مردم دیلم بود. به طلب علم پرداخت و در آن استادی یافت. سپس نزد وزیر سعدالدین مستوفی در ایام علاءالدین کیقباد رفت و از او خواست که برایش راتبه‌ای قرار دهد. او مردی و صاف بود. سعدالدین را از او خوش آمد و دختر خویش به او داد و از این دختر بود که سلیمان زاده شد. سلیمان در خاندان دولتمردان پرورش یافت. چون سعدالدین بمرد، سلطان مهذب‌الدین را وزارت خویش داد و همه امور خویش به او سپرد و چون مهذب‌الدین از جهان برفت پسرش سلیمان را برکشید و وزارت داد و معین‌الدین لقب نهاد. معین‌الدین همچنان مدارج ترقی را می‌پیمود تا مقام حاجبی را نیز از آن خود کرد. او را پروانه می‌خواندند و پروانه به زبان ایشان به معنی حاجب است.

پروانه از خواص رکن‌الدین بود. چون با او نزد هولاکو آمد در چشم هولاکو جلوه نمود و به رکن‌الدین گفت که برای انجام کارهایتان کسی را جز این مرد نزد من نفرستید. پس همچنان مقام و منزلتش افزون گردید تا سراسر بلاد روم را بگرفت.

خلاف میان عزالدین کیکاوس و برادرش قلیچ ارسلان و استیلای قلیچ ارسلان بر ملک

در سال ۶۵۹ میان عزالدین کیکاوس و برادرش رکن‌الدین قلیچ ارسلان خلاف افتاد. رکن‌الدین و پروانه نزد هولاکو رفتند و از او علیه عزالدین یاری خواستند. هولاکو لشکری به یاریش فرستاد. رکن‌الدین به جنگ برادر خود عزالدین رفت. عزالدین نخست او را شکست داد ولی رکن‌الدین به یاری لشکر هولاکو بر برادر پیروز گردید. عزالدین بگریخت و به قسطنطنیه رفت و رکن‌الدین بر دیگر بلاد مستولی شد.

ترکمانان به اطراف جبال و ثغور و سواحل گریختند و نزد هولاکو کس فرستادند و از او فرمان حکومت طلبیدند. هولاکو آنان را منشور حکومت داد و اجازت داد که آلات سلطنت به کار برند و از آن پس مقام ملوک یافتند. محمدبک نام امیرشان بود و برادرش علی‌بک ردیف او. هولاکو محمدبک را به خدمت خواند. او از رفتن امتناع کرد. هولاکو قلیچ ارسلان را و آن گروه از سپاهیان مغول را که نزد او بودند، فرمان داد که به سرکوبی او روند. آنان برفتند و جنگ در پیوستند محمدبک شکست خورد. سپس از سلطان

رکن‌الدین امان خواست. او را امان داده به قونیه آورد و بکشت. پس از مرگ او علی‌بک به امارت ترکمانان رسید و این امارت به پسرانش به میراث رسید. مغولان بر آن مستولی شدند و ما به ذکر آن خواهیم پرداخت. انشاءالله.

خبر از عزالدین کیکاوس

چون عزالدین کیکاوس شکست خورده به قسطنطنیه رسید میخائیل صاحب قسطنطنیه در حق او نیکی کرد و برایش آذوقه و علوفه فرستاد. جمعی از خویشان مادریش با او بودند. او را برانگیختند که یکباره حمله کند و قسطنطنیه را تصرف کند بعضی این خبر را به پادشاه بردند. پادشاه او و یارانش را بگرفت و در یکی از قلاع در بند کرد. سپس میان لاسکاری و منگو تیموربن طغان پادشاه ناحیه شمال از بنی دوشی خان‌بن چنگیزخان خلاف افتاد، تیمور به قسطنطنیه لشکر برد و در نواحی آن دست به آشوب و غارت و کشتار زد. کیکاوس از زندان خود نزد منگو تیمور گریخت و منگو تیمور او را به سرای برد و در آنجا در سال ۶۷۷ بمرد. از او پسری ماند به نام مسعود. منگو تیمور پادشاه سرای، مادرش را خواستگاری کرد؛ ولی مسعود نپذیرفت و بگریخت و به اباقاخان پسر هولاکوخان پیوست. اباقاخان پادشاه عراق بود. اباقابه او نیکی کرد و سیواس و ارزن‌الروم و ارزنگان را به او داد و مسعود در آنجا استقرار یافت.

کشته شدن رکن‌الدین قلیچ ارسلان و حکومت پسرش کیخسرو

معین‌الدین سلیمان پروانه زمام همه امور رکن‌الدین قلیچ ارسلان را به دست گرفته بود و بر او فرمان می‌راند. رکن‌الدین با او دل بد کرد. سلیمان دریافت و از او بیمناک شد. چون خبر در بند کشیده شدن کیکاوس را در قسطنطنیه بشنید عزم جزم کرد که رکن‌الدین را از میان بردارد. پس بناگاه او را به قتل آورد و فرزند او غیاث‌الدین را به پادشاهی نشانند و او را تخت حکم و کفالت خود قرار داد و به افراد در سرزمین روم به فرمانروایی پرداخت و کارش بالا گرفت. واللہ سبحانه و تعالی اعلم.

استیلای الملک الظاهر بیبرس پادشاه مصر بر قیساریه و کشته شدن معین الدین پروانه

هولاکو خان در سال ۶۵۸ بار دیگر به شام لشکر کشید. پسرش اباقاخان نیز چنین کرد. الملک الظاهر به بلادی که مغولان در تصرف داشتند لشکر می برد. از جمله در سال ۶۷۵ لشکر به بلاد روم برد. فرمانروای آن ناحیه در آن زمان از مغولان بود. اباقاخان دو امیر یکی تودون نویان^۱ و دیگری طوغون^۲ را برای حمایت بلاد روم از تعرض الملک الظاهر به یاری او گسیل داشت. اینان به شام رفتند. الملک الظاهر لشکر بسیج کرد و بر مقدمه، سُئُر آشقر را بفرستاد. مقدمه لشکر او با مقدمه لشکر مغول در کوک سو (۴) رویاروی شدند. مغولان منهزم گشتند و الملک الظاهر بیبرس از پی ایشان بتاخت. بار دیگر ابلستین^۳ مصاف دادند. این بار نیز مغولان منهزم شدند. و الملک الظاهر بسیاری از ایشان را بکشت و بسیاری را به اسارت گرفت و تا قیساریه به پیش رفت و آنجا را در تصرف آورد.

معین الدین پروانه توطئه کرده و اباقاخان را به این حمله تحریص کرده بود. چون خبر این واقعه به او رسید بیامد و پس از رفتن الملک الظاهر از قیساریه، به آن شهر رسید و دید که همه کشتگان از مغولان اند و از سپاهیان روم کس در آن میان نیست. یقین کرد که پروانه را در این تحریص تعمدی بوده است.

[اباقا به انتقام این شکست فرمان داد مردم قیساریه و ارزن الروم را قتل عام کنند و پروانه جان بر سر خشم خان مغول نهاد.] والله تعالی ولی التوفیق و هو نعم الرفیق لارب سواه و لا معبود الا اياه سبحانه.

خلع کیخسرو سپس کشته شدن او

قونقرتای^۴ پسر هولاکو با غیاث الدین کیخسرو در بلاد روم اقامت داشت. او روم را گرفته بود و از عهد اباقا در آنجا فرمان می راند. چون احمد تگودر بعد از برادر خود اباقا به حکومت رسید قونقرتای را از روم فراخواند ولی او از بیم جان از آمدن سربر تافت. غیاث الدین او را واداشت تا دعوت برادر را جواب گوید و خود نیز با او برفت. چون

۱. متن: کداون

۲. متن: ترقوا

۳. متن: ابلیش

۴. متن: قنطرقای

برسیدند تگودر برادر خود قونغر تای را بکشت. چون او کشته شد بعضی از مغولان غیاث‌الدین را متهم کردند که او از رای تگودر آگاه بوده است.

چون ارغون‌بن اباقاخان بعد از تگودر به حکومت رسید، غیاث‌الدین را از بلاد روم عزل کرد و او را در ارزنگان به حبس فرستاد و به جای او بر مغول که در بلاد روم بودند هلاجو را فرستاد. این واقعه در سال ۶۸۲ اتفاق افتاد.

مسعود تا سال ۷۱۷ در بلاد روم بماند و دچار فقر و تنگدستی شد و رشته کارها از دست او بشد و کشور خویش به تاتارها سپرد.

سپس دولتشان بکلی منقرض شد. تنها بقایای آن در سیواس در میان بنی ارتنا^۱ مملوک تیمورتاش‌بن چوپان^۲ باقی ماند و ترکمانان بر آن بلاد مستولی شدند و ملک روم به آنان تعلق گرفت. والله غالب علی امره. یؤتی الملک من یشاء و هو العزیز الحکیم.

خبر از بنی سکمان موالی سلجوقیان. ملوک خلاط و بلاد ارمنیه سپس حکومت موالی ایشان بعد از ایشان و آغاز کار و سرانجام امورشان

فرمانروای مرند از بلاد آذربایجان، اسماعیل‌بن یاقوتی‌بن داود بود و البارسلان برادر یاقوتی بود و داود برادر طغرلبک. اسماعیل، قطب‌الدوله لقب داشت. او را غلامی ترک بود به نام سکمان (به کاف و قاف). از این‌رو او را سکمان قطبی می‌خواندند. سکمان مردی دلیر بود و در کارها جانب عدل را رعایت می‌کرد.

خلاط و ارمنیه در دست بنی مروان ملوک دیاربکر بود و آنان در سال‌های آخر دولتشان به مردم ستم بسیار می‌کردند. چنان‌که اهل آن بلاد سخت در رنج بودند. پس به سکمان نامه نوشتند و او را فراخواندند تا بر خود امارت دهند. در سال ۵۰۲ سکمان به میافارقین از بلاد دیاربکر رفت و آنجا را محاصره نمود. مردم امان خواستند و او شهر را به تصرف آورد.

در سال ۵۰۵، سلطان محمدبن ملکشاه امیر مودود^۳ صاحب موصل را به غزو فرنگان و انتزاع بلاد از دست ایشان فرمان داد و امرای ثغور را گفت که با او همراه شوند. پس ایلبکی و زنگی پسران برسق از همدان و احمدیل^۴ از مراغه و ابوالهیجا از اربل و

۱. متن: ارتنا

۲. متن: دمرداش‌بن جومان

۳. متن: مودودبن مزیدبن صدقه

۴. متن: احمدبک

ایلغازی از ماردین و سکمان القطبی از دیاربکر به فرمان سلطان حاضر آمدند و به آهنگ فتح آن بلاد لشکر در حرکت آوردند و چند دژ را گشودند و رها را محاصره کردند ولی چون مردم رها سخت مقاومت کردند بدون آنکه آن را به تصرف آوردند بازگشتند. سپس تل‌باش‌نیز مقاومت کرد.

تاج‌الدوله رضوان‌بن تتش فرمانروای حلب ایشان را به حلب خواند. چون به حلب رفتند از دیدارشان امتناع کرد. سکمان قطبی در آنجا بیمار شد و بازگشت و در راه که می‌آمد در بالس بمرد و آن لشکر پراکنده گردید.

پس از مرگ سکمان قطبی پسرش ظهیرالدین ابراهیم به جای او نشست. او نیز روشی چون روش پدر داشت تا سال ۵۲۱ که او نیز به دیار عدم رهسپار گردید.

پس از ابراهیم‌بن سکمان، برادرش احمدبن سکمان ده ماه فرمان راند. او نیز وفات کرد. اصحاب او در ارمینیه و خلاط، شاه ارمن سکمان‌بن ابراهیم‌بن سکمان قطبی را که هنوز کودکی خردسال بود به جای او نشانند. جده‌اش ام ابراهیم زمام امور او را به دست گرفت. سپس آهنگ قتل او کرد ولی دولتمردان او آن زن را کشتند.

چون شاه ارمن سکمان زمام امور را به دست گرفت میان او و گرجیان جنگ‌هایی رخ داد. در سال ۵۵۶ گرجیان به شهر آنی از بلاد اران لشکر آوردند و دست به قتل و غارت زدند. شاه ارمن لشکر به جنگ ایشان برد ولی از گرجیان شکست خورد و بسیاری از لشکریانش کشته شدند. خواهر صلتق‌آبن علی صاحب ارزن‌الروم زوجه او بود. میان صلتق و گرجیان جنگی در گرفت. صلتق شکست خورد و به اسارت افتاد. شاه ارمن نزد پادشاه گرج کس فرستاد و فدا داد و صلتق را از اسارت برهانید و او به ارزن‌الروم بازگردید.

سپس صلاح‌الدین ایوبی به مصر و شام استیلا یافت و دولتش بسط یافت و نیرومند شد. مظفرالدین کوکبری او را تحریض کرد که به بلاد جزیره لشکر برد و عده داد که پنجاه هزار دینار به او خواهد داد. صلاح‌الدین به سنجار رفت و آنجا را محاصره نمود. و آهنگ آن داشت که به موصل رود. عزالدین مودودبن زنگی در آن زمان فرمانروای موصل بود. از شاه ارمن، صاحب خلاط یاری طلبید. او نیز یکی از موالی خود به نام بکتیمر^۳ را نزد صلاح‌الدین فرستاد تا در حق فرمانروای موصل شفاعت کند. بکتیمر به دیدار

۱. متن: ۵۰۶

۲. متن: طلیق

۳. متن: مکتیمر

صلاح‌الدین رفت و او سنجار را در محاصره خود داشت. شفاعت شاه ارمن نپذیرفت و بکتمر خشمگین بازگردید. شاه ارمن لشکر به قتال صلاح‌الدین برد و از قطب‌الدین بن نجم‌الدین البی صاحب ماردین یاری خواست. او پسر خواهر شاه ارمن و پسر دایمی عزالدین بود. دولت‌شاه صاحب بدلیس و ارزن نیز با او همراه شد.

اینان در سال ۵۷۸ در حرکت آمدند، در حالی که صلاح‌الدین سنجار را گرفته و لشکریان پراکنده شده بودند. صلاح‌الدین چون از آمدن ایشان خبر یافت تقی‌الدین پسر برادرش را که در حماة بود فراخواند. او نیز به شتاب بیامد. صلاح‌الدین خود به رأس عین راند و آن جمع پراکنده ساخت آن‌گاه لشکر به ماردین برد و در آن نواحی دست به غارت و کشتار زد و بازگردید. آن‌گاه به موصل راند و از جزیره بگذشت و به حران رسید. مظفرالدین کوکبری بن زین‌الدین به استقبال او آمد ولی به عهد خود وفا نکرد و از ادای پنجاه هزار دینار که وعده داده بود سر باز زد. صلاح‌الدین او را دستگیر کرد و رُها و حَران را از او بستد و بر او موکلان گمارد سپس او را آزاد کرد و به دیار خود بازگردید.

صلاح‌الدین چون از حران برفت سپاهیان حصن و دارا و معزالدین سنجر شاه صاحب بلاد جزیره که پسر برادر عزالدین مودود صاحب موصل بود با او دیدار کردند سنجر شاه که از عمش جدا شده بود با صلاح‌الدین به موصل رفت. چون به شهر بلد رسید عزالدین مادر خود را با دختر نورالدین محمود بن زنگی که عم او بود و با جماعتی از اعیان نزد او فرستاد و درخواست صلح کرد. صلاح‌الدین آنان را اکرام کرد و با جماعتی از اعیان دولت در این باب مشورت کرد. علی بن احمد المشطوب رئیس کردان هکاری گفت به صلح تن در ندهد و صلاح‌الدین از ایشان پوزش خواست و آنان را بازگردانید. آن‌گاه لشکر به موصل نزدیک ساخت. مردم موصل جانانه به دفاع برخاستند و صلاح‌الدین از کرده پشیمان شد و علی بن احمد المشطوب و کسانی را که با او موافق بودند ملامت نمود.

قاضی الفاضل بیسانی از مصر برای او نامه نوشت و او را از پذیرفتن صلح سرزنش کرد. همچنین زین‌الدین یوسف بن زین‌الدین صاحب اربل با برادر خود مظفرالدین کوکبری بیامدند. صلاح‌الدین آنان را اکرام و استقبال کرد. با جمع کثیری که همراه ایشان بود در جانب شرقی موصل فرود آمد و علی بن احمد المشطوب هکاری را به قلعه

جدیده^۱ از بلاد هکاریه فرستاد و او آن قلعه را محاصره کرد. کردان بر او گرد آمدند و او همچنان قلعه را در محاصره داشت تا صلاح‌الدین از موصل برفت. صلاح‌الدین برای محاصره آن قلعه مدتی درنگ کرده بود.

در آن هنگام که صلاح‌الدین موصل را محاصره کرده بود. به اتابک عزالدین صاحب موصل خبر رسید که نایب او در قلعه [زلفندار] با صلاح‌الدین مکاتبه دارد. عزالدین او را از صعود به قلعه منع کرد و بار دیگر به رأی مجاهدالدین گرایید و او را برای قرارداد صلح فرستاد. او نیز سعی وافر مبذول داشت تا آن قرار به انجام رسانید و صلاح‌الدین به سوی میافارقین در حرکت آمد.

وفات شاه ارمن سکمان و حکومت بکتمر از موالی پدرش

شاه ارمن سکمان بن ابراهیم بن سکمان قطبی صاحب خلاط در سال ۵۸۱^۲ وفات کرد. بکتمر از موالی پدرش در میافارقین بود. چون بشنید شتابان با مالیکی که همراهش بودند به خلاط بازگشتند و بر پایتخت بنی سکمان مستولی شدند. بکتمر، اسدالدین یرنقش را امارت میافارقین داد. او از موالی شاه ارمن بود.

شمس‌الدین پهلوان بن ایلدگز صاحب آذربایجان و همدان دختر خود را به شاه ارمن داده بود به طمع آنکه خلاط را در تصرف آرد. چون شاه ارمن بمرد سپاه شمس‌الدین پهلوان به سوی خلاط روان شد. چون مردم خلاط از حرکت لشکر او خبر یافتند به صلاح‌الدین نامه نوشتند و او را به یاری خود فراخواندند تا شهر را به او تسلیم کنند بلکه میان او و پهلوان نبرد افتد و هر یک دیگری را فرو کوبد و آخر الامر شهر به دست آنان باقی ماند. صلاح‌الدین به سوی خلاط لشکر راند و بر مقدمه پسر عم خود ناصرالدین محمود بن شیرکوه و مظفرالدین بن زین‌الدین کوبکبری و دیگران را بفرستاد. اینان در نزدیکی خلاط فرود آمدند و از دو طرف رسولان میان شمس‌الدین و مردم خلاط و صلاح‌الدین و مردم خلاط به آمدوشد آمدند و هر دو گروه را به نوعی پاسخ می‌دادند و دفع الوقت می‌کردند. در این احوال خبر مرگ قطب‌الدین صاحب ماردین به صلاح‌الدین رسید. پس از قطب‌الدین کودکی خردسال را به جای او نشانده بودند و زمام کارهایش به دست اسدالدین یرنقش بود. صلاح‌الدین برفت و شهر را محاصره کرد و به امان تصرف

۱. متن: جزیره

۲. متن: ۵۷۶

نمود.

بکتمر در امارت خلاط بماند و حکومتش به درازا کشید و میان او و صلاح‌الدین فتنه‌ها و جنگ‌ها برخاست. تا آن‌گاه که در سال ۵۸۹ صلاح‌الدین بمرد و او بسی شادمانی کرد. بکتمر از آن پس عبدالعزیز نامیده شد و سیف‌الدوله لقب یافت. والله تعالی اعلم.

مرگ بکتمر و حکومت اقسنقر

بکتمر در آغاز حکومتش اقسنقر یکی از موالی شاه ارمن را برکشید. او هزار دیناری لقب داشت. بکتمر دخترش را به او داد و او چندی بر این حال بود. سپس از بکتمر آزرده شد و در کمین قتل او نشست. چون صلاح‌الدین از جهان برفت از میافارقین بیامد و در فرصتی که به دست آورد در سال دهم حکومتش او را به قتل رسانید. این واقعه دو ماه بعد از وفات صلاح‌الدین بود. سپس خلاط و ارمینیه را در تصرف آورد و پسر بکتمر را با مادرش در یکی از فلاع به حبس افکند. والله سبحانه و تعالی اعلم.

وفات اقسنقر و حکومت محمدبن بکتمر

در سال ۵۹۴ اقسنقر هزار دیناری پس از پنج سال حکومت بمرد و حکومت خلاط به دست خواجه تاش^۱ او قتلغ ارمنی افتاد مردم خلاط از او خشنود نبودند. این بود که پس از هفت روز که از حکومتش رفته بود، برجستند و او را کشتند و محمدبن بکتمر را از زندان بیرون آوردند و پادشاهی دادند و او را الملک المنصور لقب دادند. شجاع‌الدین قتلغ قفچاقی دوات‌دار شاه ارمن زمام کارهای دولت را به دست گرفت و تا سال ۶۰۳ همچنان فرمان راند. سپس محمدبن بکتمر شجاع‌الدین را بگرفت و دریند کرد. او مردی نیک سیرت بود. مردم از این عمل ناخشنودی نمودند و سپاهیان برآشفتند.

محمد از آن پس سرگرم لذات خود بود. مردم خلاط و لشکریان علیه او بسیج کردند. رئیسشان بلبان مملوک شاه ارمن بود. به اُرْتُق‌بن ایلغازی بن البی صاحب ماردین نامه نوشتند و او را به فرمانروایی دعوت کردند. زیرا پدر او قطب‌الدین ایلغازی فرزند خواهر شاه ارمن بود. چندی بعد بلبان عصیان آغاز کرده بود و در ملازگرد جماعتی از سپاهیان بر او گرد آمدند.

۱. متن: حجراشتد

فروافتادن پسر بکتمر و استیلای بلبان بر خلاط و اعمال آن بلبان شهر ملازگرد و اعمال آن را بگرفت و سپاهیان بر او گرد آمدند و او آهنگ خلاط کرد. ارتق بن ایلغازی صاحب ماردین نیز بر حسب وعده مقرر بیامد و در نزدیکی خلاط لشکرگاه زد بلبان به او پیام داد که لشکریان و رعیت مرا به میل به تو متهم می‌کنند. بازگرد که چون شهر را گرفتم آن را به تو تسلیم خواهم کرد. ارتق کمی درنگ کرد. بلبان پیامی تهدیدآمیز داد و او به ماردین بازگردید.

الملك الاشرف موسى بن العادل بن ابی بکر ایوب صاحب حران و دیار جزیره چون از حرکت ارتق بن ایلغازی به خلاط خبر یافت طمع در تصرف ماردین بست و ترسید مبادا با استیلا بر خلاط به قدرتش افزوده شود. از این رو لشکر به ماردین آورد. و در دنیسرا^۱ اقامت نمود و به جمع خراج دیار بکر پرداخت. چون اموال گزافی حاصل کرد به حران بازگردید.

آن‌گاه بلبان لشکر آورد و به خلاط رفت و آنجا را محاصره نمود. پسر بکتمر با کسانانی که نزد او مانده بودند به نبرد بیرون آمد. بلبان منهزم شد و به ولایت خود به ملازگرد و ارجیش و غیر آن بازگردید و ولی بار دیگر با لشکر به محاصره خلاط آمد و محاصره را سخت گرفت و پسر بکتمر همچنان سرگرم کامجویی‌های خود بود. مردم از محاصره در رنج افتادند و بر او بشوریدند و او را بگرفتند و تسلیم بلبان نمودند. بلبان به خلاط در آمد و بر آن غلبه یافت و پسر بکتمر را در قلعه‌ای از فلاح خلاط محبوس نمود و زمام امور ملک به دست گرفت.

الملك الاوحد نجم‌الدین ایوب بن العادل صاحب میافارقین در سال ۶۰۴ لشکر به خلاط آورد، و حصن موسی^۲ را محاصره نمود و بلاد روم مجاور آن را بگرفت. بلبان از مقابله‌ی با او عاجز شد. نجم‌الدین پس از تصرف حصن موسی رهسپار خلاط شد. بلبان به دفاع، لشکر بیرون آورد و او را در هم شکست و به میافارقین فراری داد. او بار دیگر تصمیم به جنگ گرفت و از پدر خود الملك العادل یاری خواست و نیز لشکری به یاریش فرستاد. نجم‌الدین بار دیگر به خلاط لشکر آورد. بلبان از طغرل شاه بن قلیچ ارسلان صاحب ارزن‌الروم یاری خواست. طغرل شاه به یاریش آمد و نجم‌الدین بار دیگر منهزم شد. بلبان و طغرل شاه برفتند و موش^۳ را محاصره کرد ولی طغرل شاه غدر کرد و بلبان

۱. متن: تدلیس

۲. متن: سوس

۳. متن: مراش

را بکشت و به خلاط رفت.

مردم راهش ندادند سپس به ملازگرد شد آنجا را به روی خود بسته یافت. پس به ارزن‌الروم بازگردید.

مردم خلاط نزد الملک‌الواحد پیام فرستادند و او را به شهر خود فراخواندند. او بیامد و خلاط را در تصرف آورد و بر همه توابع و اعمال آن استیلا یافت. در این احوال گرجیان بیامدند و به شهر حمله آوردند و در نواحی آن دست به غارت و کشتار گشودند و الملک‌الواحد همچنان در خلاط مانده بود و بیرون نمی‌آمد. جماعتی از سپاهیان بر او شوریدند و به قلعه وان رفتند و چون نیرو گرفتند به ارجیش شدند و آنجا را تصرف کردند. جمعی از مفسدان گرد آنان را گرفتند. نجم‌الدین از پدرش الملک‌العادل یاری طلبید. او نیز پسر دیگر خود الملک‌الاشرف^۱ موسی را به یاریش فرستاد. موسی قلعه وان را محاصره کرد. سپاهسانی که در آن قلعه بودند امان خواستند و تسلیم شدند. الملک‌الاشرف به دیار خود یعنی حران و رها بازگردید و نجم‌الدین در خلاط استقرار یافت. سپس به ملازگرد رفت تا در آن بنگرد. مردم خلاط بشوریدند و لشکریانش را از شهر براندند و اصحاب او را در قلعه محاصره نمودند و به نام شاه ارمن و خاندان او شعار دادند. الملک‌الواحد بازگردید. سپاهیان جزیره با او همدست شدند و او خلاط را محاصره نمود، سپس میان مردم اختلاف افتاد. نجم‌الدین به قهر به شهر درآمد و دست به کشتار زد و جماعتی از اعیان شهر را به میافارقین فرستاد و بسیاری از ایشان را در آنجا بکشت.

مردم از آن پس آرام یافتند و حکم مالیک را برافکندند و دولت بنی سکمان از خلاط منقرض گردید و خلاط به دست بنی ایوب افتاد. والبقاء لله وحده واللّه وارث الارض و من علیها و هو خیر الوارثین و الیه المرجع.

اخبار فرنگان در باب تصرف ایشان سواحل شام و ثغور آن را و چگونگی غلبه ایشان بر آن دیار و آغاز کار و سرانجامشان

در آغاز این کتاب، بدان هنگام که در انساب امت‌ها سخن می‌گفتیم از انساب این امت نیز حکایت کردیم و گفتیم که ایشان از فرزندان یافث پسر نوح‌اند. بدین طریق که اینان

۱. متن: شرف‌الدین

فرزندان ریفات‌اند و ریفات از فرزندان جومر^۱ است، او فرزند یافت. پس فرنگان با سقلاب‌ها و خزرها و ترکان برادرند. اوروسیوس می‌گوید: فرنگان از اعقاب مصر (۴) غومر (یعنی جومر)‌اند.

مساکن آنان در معموره زمین است. در شمال دریای روم. فرنگان در نخست که یونانیان و رومیان توانمند بودند سربر خط ایشان داشتند و چون دولت یونانیان و رومیان منقرض شد، فرنگان خود به چند دولت منقسم شدند و مستقل از رومیان و یونانیان تشکیل دادند. از جمله‌ی این دولت‌ها یکی دولت گوت‌ها بود در اندلس و دولت جلیقیه (-گالیسیا) بعد از ایشان و دولت آلمانیان از جزیرهٔ اِنگُلطَره در شمال غربی اقیانوس، و آنچه محاذی آنهاست از معموره زمین چون دولت پادشاهان افرنسه (خود و آنان چنین می‌گویند و جیم را در افرنجه به سین بدل می‌نماید) اینان آن سوی خلیج روم هستند به جانب غربی تا کوه‌هایی که در مشرق جزیرهٔ اندلس است و آن کوه را کوه بُرت (جبال پیرنه) می‌گویند. دولت افرنسه بزرگترین دولت‌های ایشان است. اینان پس از سقوط قدرت رومیان و در آغاز دولت عربی اسلامی روبرو شدند و بر برخی بلاد مشرق دست یافتند و بر جزایر دریای رومی در آخر قرن پنجم تسلط پیدا کردند. در آن عهد پادشاهشان بالدوین^۲ بود. او مردان جنگی خود را به صقلیه فرستاد و در سال ۴۸۴^۳ آن را از دست مسلمانان به در آورد. سپس بر افریقیه و بلاد شام دست یافتند و بیت‌المقدس را گرفتند. و درنگشان و آمدوشدشان در آن نواحی به درازا کشید.

بعضی گویند: خلفای عبیدی مصر فرنگان را به این لشکرکشی ترغیب و تحریض کردند؛ زیرا دولت سلجوقیان سخت نیرومند شده بود و شام را از آنان گرفته بود و آنان را در مصر به محاصره افکنده بود. پس المستنصر بالله علوی، فرنگان را به خروج برانگیخت و پیروزی را در نظرشان آسان نمود تا شاید فرنگان آن اراضی را بگیرند و میان دولت سلجوقی و ایشان فاصله گردند. فرنگان نیز لشکر بسیج کرده و از راه خشکی به قسطنطنیه آمدند. پادشاه روم آنان را از عبور از خلیج منع کرد. تا آن‌گاه که شرط او را پذیرفتند و شرطش آن بود که انطاکیه را پس از تسخیر به او تسلیم کنند. این شهر را مسلمانان از ممالیک خلفای مصر گرفته بودند. فرنگان این شرط قبول کردند. آنان نیز وسایل عبور ایشان را از خلیج مهیا ساختند و در سال ۴۹۰ با عده و عدت تمام از خلیج

۳. متن: ۴۸۰

۲. متن: بردویل

۱. متن: کومر

بگذشتند و به بلاد قلیچ ارسلان بن سلیمان بن قتلش قدم گذاشتند و او را شکست دادند. قلیچ ارسلان به بلاد لئون ارمنی گریخت و فرنگان از آنجا رهسپار انطاکیه شدند. یاغیسیان یکی از امرای سلجوقی فرمانروای انطاکیه بود. فرنگان او را محاصره کردند. صاحب حلب و دمشق او را فرو گذاشتند و کس به یاریش نفرستادند؛ زیرا مهاجمان گفته بودند جز انطاکیه آهنگ جای دیگر ندارند. آنان نیز او را وا گذاشتند تا حلقه‌ی محاصره بسی سخت و تنگ شد. بعضی از نگهبانان باروهای شهر نیز خیانت ورزیدند تا یکی از برج‌ها به دست فرنگان افتاد. یاغیسیان بگریخت و در این فرار کشته شد و سرش را نزد ایشان آوردند.

ملوکی که در این لشکرکشی شرکت داشتند پنج تن بودند: بالدوین^۱ و گودفروا^۲ و ریموند سن‌ژیلی^۳ و کنت^۴ صاحب رها و بوهموند^۵ صاحب انطاکیه و او سرکردهٔ سپاه بود از این رو امور انطاکیه را به او سپردند. خبر تسخیر انطاکیه به گوش مسلمانان رسید و از شرق و غرب به جانب او روی نهادند.

قوام‌الدوله کربوقا صاحب موصل در حرکت آمد و سپاهیان شام را گرد آورد و به دمشق راند. دقاق پسر تتش و طفتکین اتابک و جناح‌الدوله صاحب حمص و ارسلان تاش صاحب سنجار^۶ و سکمان بن ارتق و دیگر امرا گرد آمدند و دست اتفاق به یکدیگر دادند و به انطاکیه راندند و سیزده روز شهر را محاصره نمودند. فرنگان که با سازوبرگ اندکی در شهر بودند. ناتوان شدند و امان خواستند تا از شهر بیرون آیند ولی مسلمانان امان ندادند، سپس میان لشکرهای مسلمانان اختلاف افتاد؛ زیرا کربوقا روشی ناستوده پیش گرفته بود و می‌خواست بر آنان سروری فرود. در این هنگام فرنگان دل بر هلاک نهاده از شهر بیرون آمدن بر لشکر مسلمانان زدند و مسلمانان بی هیچ نبردی روی به گریز نهادند. این گریز بدان گونه نامترقب بود که فرنگان پنداشتند حیل‌ی جنگی است و از تعقیب ایشان باز ایستادند. در این روز هزارها تن از مسلمانان به شهادت رسیدند. والله تعالی اعلم.

۳. متن: صنجیل

۶. متن: سنجر

۲. متن: کبری

۵. متن: اسمند

۱. متن: بردویل

۴. متن: قمص

استیلاي فرنگان بر معرةالنعمان

چون فرنگان را این پیروزی و مسلمانان را چنان شکستی حاصل شد، فرنگان به طمع دیگر بلاد افتادند و لشکر به معرةالنعمان بردند و شهر را محاصره نمودند و نبردی سخت آغاز نهادند تا آنجا که مردم از نبرد عاجز شده به خانه‌ها پناه بردند و باروها را رها کردند. فرنگان باروها را گرفتند و به شهر در آمدند و سه روز کشتار و تاراج کردند و چهل روز در آنجا مقام نمودند و از آنجا به عرقه^۱ رفتند. عرقه را چهار ماه محاصره کردند و شهر همچنان پایداری می‌کرد. منقذ^۲ صاحب شیزر با آنان مصالحه کرد و فرنگان رهسپار حمص شدند. حمص را محاصره کردند. جناح‌الدوله نیز با آنان مصالحه نمود. آن‌گاه لشکر به عکا بردند. مردم عکا نیز سخت پایداری کردند.

بیت‌المقدس از آن تاج‌الدوله تش سلجوقی بود آن را به سکمان بن ارتق از ترکمانان به اقطاع داده بود. چون واقعه انطاکیه رخ داد، مردم مصر طمع در بیت‌المقدس بستند. الافضل بن بدرالجمالی که بر دولت علویان مصر تسلط داشت لشکر بدان دیار کشید. سکمان و ایلغازی پسران ارتق و پسر عمشان سونج^۳ و پسر برادرشان یاقوتی در آنجا بودند. مصریان چهل و اند روز شهر را محاصره نمودند و برای فروگرفتن آن بیش از چهل منجنیق برپا کردند. عاقبت مردم امان خواستند و در سال ۴۹۱ شهر به دست آنان افتاد. الافضل با سکمان و ایلغازی و یاران آنان نیکی کرد و ایشان را به دمشق فرستاد و آنان از فرات گذشتند.

سکمان در رها ماند و ایلغازی به عراق رفت. الافضل افتخارالدوله را به نیابت خویش در بیت‌المقدس نهاد. افتخارالدوله پیش از این در دمشق بود.

فرنگان پس از عکا به بیت‌المقدس آمدند. شهر چهل روز در محاصره مقاومت کرد. عاقبت فرنگان از چند جانب به شهر حمله کردند و در آخر ماه شعبان سال ۴۹۲ از جانب شمال به شهر در آمدند و یک هفته در آن درنگ کردند و کشتار و تاراج نمودند. برخی از مسلمانان به محراب داود پناه بردند و سه روز در آنجا نبرد کردند تا عاقبت امان خواستند و به عسقلان رفتند. شمار کشتگان را از علما و عباد و زهاد و مجاورین در مسجد بیش از هفتاد هزار نوشته‌اند. قندیل‌های نقره را که در مسجد صخره آویزان بود فرود آوردند. چهل قندیل بود و هر یک سه هزار و ششصد درهم وزن داشت؛ و تنوری

۱. متن: غزه

۲. متن: ابن منقذ

۳. متن: وع

از نقره بود به وزن چهل رطل شامی و صد و پنجاه قندیل کوچک نقره بود و بیش از بیست قندیل کوچک طلا؛ و دیگر غنایم که در حساب نمی‌گنجد.

از سوی مردم بیت‌المقدس جمعی با قاضی ابوسعیدالهروری به بغداد رفتند و در دیوان خلافت صورت واقعه را بیان نمودند. مردم سخت گریستند و تأسف خوردند. خلیفه جمعی از اعیان چون قاضی ابومحمد دامغانی و ابوبکر چاچی و ابوالقاسم زنجانی و ابوالوفاء بن عقیل را نزد سلطان برکیارق فرستاد و از او خواست به یاری اسلام برخیزد. این جماعت به حلوان آمدند و در آنجا از اضطراب دولت سلجوقی و قتل مجدالملک بلاسانی^۱ که در دولت او فرمانروا بود خبر یافتند و از اختلاف میان برادران آگاه شدند و بازگشتند. فرنگان بر آن بلاد دست یافتند و گودفروا از ملوک خود را بر بیت‌المقدس فرمانروایی دادند.

حرکت سپاهیان مصر به جنگ فرنگان

چون خبر واقعه به مصر رسید، الافضل امیرالجیوش لشکر گرد آورد و به عسقلان راند و فرنگان را پیام‌هایی درشت داد و تهدیدها کرد. آنان نیز پاسخ‌ها دادند و لشکر برسر مصریان راندند. هنوز افضل سپاه خود را در عسقلان تعبیه نداده بود که فرنگان در رسیدند. مسلمانان منهزم شدند و بسیاری از آنان کشته شدند و بنه و لشکرگاهشان به تاراج رفت. الافضل به عسقلان گریخت و سپاهیانش پراکنده شدند جماعتی از منزهمین درون بیشه‌ای از درختان جمیر (نوعی انجیر) پنهان شدند. [فرنگان درختان را آتش زدند. جمعی سوختند و جمعی به هنگام فرار کشته شدند.]^۲ الافضل به مصر بازگردید. فرنگان عسقلان را محاصره کردند. مردم بیست هزار دینار دادند تا آنان دست از محاصره برداشتند و به بیت‌المقدس بازگردیدند.

نبرد کمشتکین بن دانشمند با فرنگان

کمشتکین بن دانشمند معروف به طایلو^۳ از ترکمانان بود. دانشمند به معنی معلم است.

۱. متن: محمدالملک البارسلان

۲. در متن چنین است: استبدوا بنحرحمیر، به جای استترواروا بشجرالجمیر... و آنچه میان دو قلاب آمده از متن ساقط بود از ابن‌اثیر افزودیم (حوادث سال ۴۹۲). ۳. متن: طابلوا